



درس تفسیر سوره مبارکه قیامت جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۲) أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۴) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۵) يَسْتَلْ أَتَىٰ نَافِلَهُ (۶) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ (۷) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۸) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ (۱۰) كَلَّا لَا وَزَرَ (۱۱) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲) يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (۱۳) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ (۱۵)﴾

سوره مبارکه «القیامه» که در مکه نازل شد و بخش ابتدایی آن درباره قیامت است بعد درباره وحی و نبوت و کیفیت نزول وحی و مانند آن سخن می گوید، سوگند به روز قیامت یاد می کند؛ این ﴿لَا أُقْسِمُ﴾؛ یعنی نه، قسم به روز قیامت که این یک نحوه قسم است. اینکه می گویند: «نه، قسم به جان شما!» یک نحوه قسم است. اصلاً ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ نام هست برای قسم یاد کردن. این «لا» زائده نیست. «نه قسم»؛ یعنی سوگند یاد می کنم به روز قیامت و نه، قسم به نفس لوّامه!

در جریان نفس، قرآن کریم از نفس به عظمت یاد کرده است. در سوره مبارکه «شمس» به نفس سوگند یاد کرد درباره خالقیت خود و خلقت منظم انسان و مانند آن. این یازده سوگند مترادف که در سوره «شمس» آمده است و

مانند آن هم در سایر سور نیست، آغازش بعد از «بِسْمِ اللَّهِ»، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^۱ است و یازدهمین قسمی که یاد می‌کند، این است که فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾^۲ سوگند به نفس و کسی که این نفس را مستوی الخلقه خلق کرده است. آن کسی که این نفس را مستوی الخلقه خلق کرد؛ یعنی ذات اقدس الهی، قسم به نفس و قسم به کسی که او را مستوی الخلقه خلق کرد. این «فاء» در ﴿فَالْهَمَّاهَا﴾^۳ «فاء» فصیحیه است. «فاء» فصیحیه کار تفسیر را می‌کند. خدای سبحان این نفس را ملهم کرده است، مستوی الخلقه خلق کرده است؛ یعنی چه؟ یعنی فجور او و تقوای او را به او آموخت. یک ظرف خالی و لوح خالی به نام نفس به انسان نداد. در درون هر کسی فجور او و تقوای او را به او آموخت، او را با این سرمایه آفرید و به بدن انسان ملحق کرد: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۴ لکن این قوایی که در درون او هستند، گاهی فجور را به جای تقوا و تقوا را به جای فجور، این مغالطه را در درون او ایجاد می‌کنند. این جهاد درونی که سنگین‌تر از جهاد بیرونی است برای همین نفس است.

قوای فراوانی را ذات اقدس الهی به نفس داد که بخشی مربوط به اندیشه اوست، بخشی هم مربوط به انگیزه اوست. آن بخشی که مربوط به اندیشه اوست به نام عقل نظر، زیر مجموعه فراوانی دارد که وهم و خیال بعضی از آنها هستند. آن بخشی که مربوط به انگیزه اوست به نام عقل عملی است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۵ زیر مجموعه‌ای دارد که شهوت و غضب برخی از زیر مجموعه این عقل عملی هستند. اینها چون قوه شهویه شهوت می‌خواهد و قوه غضبیه غضب می‌خواهد، قوه واهمه موهومات را تعقیب می‌کند، قوه متخیله خیالات را تعقیب

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. سوره شمس، آیه ۷.

۳. سوره شمس، آیه ۸.

۴. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

۵. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۲.

می‌کند، هر کدام کار خودشان را انجام می‌دهند. اگر آن عقل توانست رهبری این قوا را بر عهده بگیرد، این واهمه و قوه خیال از بهترین خدمتگزاران عقل نظری هستند، این شخص در هیچ استدلالی اشتباه نمی‌کند؛ یعنی صغرا را به جای صغرا، کبرا را به جای کبرا، حدّ وسط را به جای حدّ وسط، هیچ موضوعی را جابه‌جا نمی‌کند، هیچ محمولی را جابه‌جا نمی‌کند در اندیشه‌ها موفق است و اگر شهوت و غضب تربیت شده باشند، این عقل عملی در اقبال و إدبار در تصمیم‌گیری، در نیت، در عزم، بی‌راهه نمی‌رود.

اما در این صحنه اگر این عقل نتواند وهم و خیال را در بخش اندیشه و علم رام کند و اگر عقل عملی نتوانست شهوت و غضب را تعدیل کند و تربیت کند، هر کدام راه خودشان را می‌روند. یک غوغایی است! وقتی غوغا شد، گاهی فجور را به جای تقوا و گاهی تقوا را به جای فجور، گاهی حق را به جای باطل و گاهی باطل را به جای حق، این مغالطات در درون پیدا می‌شود. سرّ اینکه جهاد نفس جهاد اکبر تلقی شده در برابر جنگ با دشمن بیرون، در آن حدیث معروف هم وجود مبارک حضرت فرمود شما از جهاد اصغر آمدید، حالا باید به جهاد اکبر بروید،^۶ سرّش همین است. هیچ کسی در جنگ با دشمن بیرون شکست نخورد، مگر اینکه قبلاً در جنگ با درون شکست خورده باشد.

کسی که بخواهد برای ابد پیروز بماند، ظلم‌پذیر نیست، ذلّت‌پذیر نیست، صحنه را ترک نمی‌کند. این وجود مبارک حضرت امیر وقتی پرچم جنگ جمل را به دست پسرش ابن حنفیه داد، گفت: «أَعِزَّ اللَّهُ جُمُجُمَتَكَ تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ»^۷ وقتی وارد میدان می‌شوی وظیفه تو همین است. پا را مثل میخ در زمین بکوب و تکان نخور از جای خودت

۶. معانی الأخبار، النص، ص ۱۶۰. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَيَّ عَلَيْهِمُ الْجِهَادَ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ وَقَالَ ع أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ».

۷. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، خطبه ۱۱.

و فرار نکن و این جمجمه سر خود را عاریه بده! با این دو تصمیم این پرچم را بگیر و در جبهه جمل حاضر شو! این در بیانات نورانی وجود مبارک حضرت در همین نهج هست. فرمود: «أَعِزَّ اللَّهُ جُمُوعَتَكَ»، این برمی گردد، این طور نیست که حالا سر را در راه خدا دادی برنگردد. برمی گردد، این شهید زنده برمی گردد. «تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ»، این «وَتَدَ يَتَدُ»، «وَتَدُ»؛ یعنی میخ. پا را در زمین میخکوب کن و هیچ فرار نکن، این جمجمه سر خود را هم بده! با این دو قصد کسی وارد میدان شود یا شهید می شود یا پیروز، «إِحدىِ الحُسَینِ» است یا دنیا پیروز است یا آخرت پیروز است، به هر حال «إِحدىِ الحُسَینِ» است و اگر کسی در جهاد اکبر در درون، یک مشکل داشته باشد، در جهاد بیرون شکست می خورد. این است که حضرت فرمود شما از جهاد کوچک درآمدید، جهاد بزرگ مانده است.

جهاد نفس بزرگ تر است؛ البته اینکه می گویند جهاد اکبر، این یک اکبر بودن نسبی است و نه نفسی. یک جهاد برتری هست که بین عقل و نفس است، نه بین عقل و جهل. کسی می گوید من عبادت می کنم برای اینکه جهنم نروم یا عبادت می کنم برای اینکه بهشت بروم. آن کسی که در راه ولایت است و می خواهد «ولی الله» شود، می خواهد «حبیب الله» شود با این دارد می جنگد و می گوید به هر حال تا چه وقت برای خودت کار می کنی؟ تو اگر «خَوْفًا مِنْ النَّارِ»^۸ عبادت کنی که برای خودت کار کردی. اگر «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» باشد، برای خودت کار کردی، پس برای معبود خود چه کار می کنی؟ اگر «حَبًّا لِلَّهِ» باشد، این را برای معبود کار کردی.^۹

خدا سیدنا الأستاذ مرحوم علامه را غریق رحمت کند! دارد که اول کسی که در اسلام - البته بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) - این خط را ترسیم کرد وجود مبارک حضرت امیر بود که انسان برای خدا، خدا را عبادت کند، نه برای اینکه جهنم نرود. تا چه وقت برای خودت؟ حالا بعضی ها اصلاً جرأت کردند گفتند عبادت اینها مشکل

۸. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

۹. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ۴۰۴.

است. حالا چگونه آن بزرگواران در چه دیدی، گفتند مشکل است که مرحوم شیخ بهایی در اربعین قول به بطلان را از بعضی‌ها نقل کرده است؛ البته اینها بطلانی که می‌گویند مربوط به همان مرحله عالیه است، وگرنه حق این است که عبادت همه صحیح است؛ اما به هر حال برای ترس از جهنم عبادت می‌کند یا برای بهشت رفتن عبادت می‌کند در حقیقت خود را می‌خواهد. روحش به این است که اگر - معاذالله - جهنمی نبود، بهشتی نبود، عبادت نمی‌کرد. روح این کار این است. حضرت امیر می‌فرماید که این کار، کار خوبی است؛ اما اساس کار این است که انسان «حُبَّاً لِلَّهِ»، محبت خدا را اصل قرار بدهد و برای او عبادت کند. خدا شایسته عبادت است. این همه نعمت‌ها را به انسان داد، انسان باید در برابر آن خضوع بکند. اصرار ایشان این است که اول کسی که در اسلام خط ولایت را ترسیم کرد - ولایت به این معنا - که انسان بشود «ولی الله»، وجود مبارک حضرت امیر بود.

این کار به این است که انسان دائماً این عقل نظر را به عنوان امامت وهم و خیال اداره کند و عقل عمل را به عنوان امام شهوت و غضب اداره کند تا اینها را سرجایشان بنشانند. «إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى». ^{۱۰} اینها را رها کردی، اینها فجور را به جای تقوا و تقوا را به جای فجور، از آن به بعد نفس مسوئه پیدا می‌شود. اول که خدا نفس مسوئه خلق نکرد. اول که نفس اماره خلق نکرد. نفس لوّامه را چرا! این نفس لوّامه نیرویی در درون انسان است که در بحث قبل گذشت، قانون را که از عقل نظر گرفت که او کارهای عالمانه انجام می‌دهد. اجرا را از عقل عمل گرفت که «العقل مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ». بعد بین اینها می‌سنجد که آیا این عمل مطابق با آن قانون هست یا نه؟ عقل نظر می‌فهمد که چه چیزی خوب است و چه چیزی بد است، همین! از نظر فقهی چه چیزی حلال است و چه چیزی حرام است، این کار اوست؛ اما اجرا به دست عقل نظر نیست. این عقل نظر کار تصور و تصدیق و قضیه و تصدیق و اینها را به

عهده دارد. ما یک جزم داریم در برابر شک؛ تصور، تصدیق، جزم. یک عزم داریم، عزم کاملاً مرز آن از جزم جداست. عزم داریم در برابر تردید. عزم داریم در برابر تردید؛ آن وقت تصمیم است و عزم است و اخلاص است و اراده. این گونه چیزها در این فضا است. این عقل عملی با این ابزار تصمیم می‌گیرد کار انجام می‌دهد.

این نفس لوّامه می‌سنجد، اگر این اجرا مطابق با این قانون بود، خوشحال است و تدبیر می‌کند و اگر مخالف بود ملامت می‌کند، سرزنش می‌کند. این اختصاصی به آخرت ندارد، در دنیا هم همین طور است. در درون ما هم می‌بینیم هست، اگر تطبیق کرد؛ یعنی این عمل مطابق با آن قانون بود، آدم خوشحال است. نزد خودش خوشحال است، خدا را شکر می‌کند و اگر مخالف بود، خوابش نمی‌برد. چه کسی در درون آدم انسان را سرزنش می‌کند؟ همین نفس لوّامه است. انسان نزد وجدان خود وقتی ببیند خلاف کرده، ناراحت است. حتی شب خوابش نمی‌برد. این نعمت الهی است که این نموداری از قیامت است. در قیامت بررسی می‌کنند، آنهایی که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾،^{۱۱} بررسی می‌کنند. حق را آن روز مشخص می‌کنند. این نفس لوّامه نموداری از قیامت کوچک است و آن نفس ملهمه نموداری از توحید است. هم توحید در درون انسان تعبیه شده است هم معاد در درون انسان تعبیه شده است. انسان یک موجود کاملی است؛ لذا خدا به این نفس قسم یاد کرد، فرمود: ﴿وَنَفْسٍ﴾؛ قسم به نفس و به جان آدمی و قسم به کسی که این جان را مستوی الخلقه خلق کرد: ﴿وَمَا سَوَّاهَا﴾. استوای خلقت او، بی نقص بودن او، بی عیب بودن او به چیست؟ به ﴿فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾.

ما از اول نفس مسوّلۀ نداشتیم. این نفس مسوّلۀ بعد از اینکه شهوت و غضب رهبرشان را از دست دادند و وهم و خیال رهبرشان را از دست دادند. میدان دار شدند. وقتی میدان دار شدند، جابه‌جا می‌کنند. وقتی جابه‌جا کردند، حق

را باطل و باطل را حق، بد را خوب و خوب را بد، اینها کارها را انجام می‌دهند، طوری که امر به منکر، نهی از معروف این کارها را انجام می‌دهند. وجود مبارک یعقوب (سلام الله علیه) به پسرانش گفت: ﴿سَوَّغْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً﴾^۱، برادر را به چاه انداختن برای شما زیبا بود، شما این را خوب تشخیص دادید. وقتی وجود مبارک موسای کلیم کلیم به سامری گفت این چه کاری بود که کردی؟ گفت: ﴿سَوَّغْتُ لِي نَفْسِي﴾. گاهی ممکن است همین نفس، شرک را به جای توحید مصرف کند. همین نفس، برادر را آسیب رساندن و به چاه انداختن را کار حَسَن بداند. اول که نبود! وقتی این وهم و خیال رها شدند، وقتی همین ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، «فَجَرَ»؛ یعنی باز کرد. صبح که فجر می‌شود؛ یعنی باز می‌شود. اینها دلشان می‌خواهد که جلویشان باز باشد: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ﴾؛ بشود فاجر. فاجر به کسی می‌گویند که راه را باز می‌کند. راه بسته است، چه چیزی را باز می‌کنی؟ راه حرام بسته است، این باز می‌کند. حرام را چرا حرام گفتند؟ چون انسان را محروم کرده است. ذات اقدس الهی انسان را از چیزهایی که برای او ضرر دارد، محروم کرد. این می‌شود حرام. این فاجر است، این راه را باز می‌کند: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ﴾ جلوی خود را. حالا که باز کرد، این وهم و خیال در بخش اندیشه تشخیص حق و باطل را جابه‌جا می‌کنند. آن شهوت و غضب در بخش انگیزه حق و باطل را جابه‌جا می‌کنند. منکر را به جای معروف، معروف را به جای منکر این کارها را انجام می‌دهند، آن وقت می‌شود نفس مسوِّله که ﴿سَوَّغْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾. در دو جای سوره مبارکه «یوسف»، وجود مبارک یعقوب به پسرانش گفت این‌طور بود، آنها هم اعتراف کردند. در جریان موسای کلیم (سلام الله علیه) که به سامری گرفت، این چه کاری بود کردی؟ گفت: ﴿سَوَّغْتُ لِي نَفْسِي﴾ وگرنه ما که اول نفس مسوِّله نداشتیم.

نفس ملهمه بود، این نفس ملهمه با لوّامه که در درون است، اینها کمال تربیت برای انسان هستند و اگر سفارشی از درون هست، انسان باید حرف این درون را گوش بدهد.

این ملامت یک فیض الهی است؛ لذا ذات اقدس الهی به این نفس لوّامه سوگند یاد می‌کند؛ اما به نفس مسوّل که سوگند یاد نمی‌کند. نفس مسوّل که کار حرام انجام می‌دهد، منکر را معروف، معروف را منکر می‌کند که سوگند یاد کردن ندارد. در قیامت هم که «یوم الحسرة» است،^۱ «يَوْمُ التَّغَابُنِ»^۲ است، آن روز هم که نفس لوّامه کار خودش را انجام می‌دهد.

می‌فرماید اینها مشکل علمی ندارند، شبهه علمی ندارند، تمام حرف‌هایشان به جهت شهوت عملی است. ما تمام استخوان‌هایشان را برمی‌گردانیم. نظم سرانگشت‌ها که انسان با سرانگشت‌ها کارهای فراوانی انجام می‌دهد. بسیاری از ظریف‌کاری‌ها برای همین سرانگشتان است. خطوط فراوان است، هنرها برای همین سرانگشت است. خط‌های زیبا برای همین سرانگشت است. فرمود ما نه تنها انگشتان، بلکه آن کارهای ظریفی که انگشتان انجام می‌دهند، آنها را هم ما تنظیم می‌کنیم: «تَسْوِي بَنَانَهُ»^۳، این کار را انجام می‌دهیم، او هیچ مشکلی ندارد.

آن وقت سؤال می‌کند، سؤال او هم سؤال استفهامی نیست، یک؛ سؤال استعطاعی نیست، دو. سؤال استفهامی، این است که انسان ی مطلبی را بلد نیست از کسی سؤال می‌کند. سؤال استعطاعی که «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ یعنی از خدا چیزی بخواهد. این را همه ما داریم؛ اما سؤالی که می‌گویند مثلاً فلان وزیر و فلان وکیل زیر

۱. صحیفه اسجادیة، دعای ۴۲.

۲. سوره تغابن، آیه ۹.

۳. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

سؤال رفته؛ یعنی سؤال توبیخی. این ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۱، این سؤال توبیخی است، وگرنه سؤال استفهامی، سؤال استعطای، اینها که بد نیست. این سؤال توبیخی است که مشکل دارد.

اینها که می‌گویند: ﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾، یک سؤال تقریباً توهینی است. اینها اولاً یقین ندارند، استبعاد را به جای استحاله مصرف کردند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِينَ﴾^۲. اینها فقط توهم دارند. مشکل اساسی اینها در جاهلیت این است که قبول و نکول اینها به دیگری وابسته است. چیزی را تصدیق می‌کنند که نیاکانشان داشته باشند، می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۳ چیزی را تکذیب می‌کنند که نیاکانشان نداشته باشند، می‌گویند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۴. ملتی که قبول و نکول آنها به ایجاب و سلب، به تکذیب و تصدیق گذشته وابسته باشد بدون برهان، اینها که ترقی نمی‌کنند. اصلاً جاهلیت یعنی همین!

در بخش‌های وسیعی از قرآن کریم آمده که اینها می‌خواستند چیزی را بپذیرند، می‌گفتند چون ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾. می‌خواستند چیزی را نفی کنند، می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾. همین! عقل و استدلال و برهان در کارشان نبود. دین آمده گفته: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۵ است و همه اینها را محقق بار بیاورد. حالا اگر نشد، اینها استبعاد را به جای استحاله نشاندند، سؤال تحقیقی، استفهامی و اینها را رد کردند، سؤال توبیخی آوردند: ﴿يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾ که دارند - معاذ الله - مسخره می‌کنند. این سؤال، سؤال نه استفهامی است و نه استعطای. بعد می‌فرماید می‌دانید قیامت چه وقت قیام می‌کند؟ وقتی چشمانتان خیره شد! آن وقتی که قمر بی‌نور شد! آن وقتی که

۱. سوره صافات، آیه ۲۴.

۲. سوره جائیه، آیه ۳۲.

۳. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

شمس و قمر دو تایی با هم سقوط کردند! آن وقتی که فریادتان بلند شد، بگویید کجا فرار کنیم! آن وقت قیامت، قیام می‌کند. این سؤال آن‌طور جواب می‌خواهد.

اصلاً ببینید که سؤال از کی و کجا! هم کی که تاریخ است رخت برمی‌بندد، هم کجا که جغرافیاست، رخت برمی‌بندد. اگر ما بخواهیم سؤال بکنیم که فلان حادثه کی اتفاق می‌افتد؟ این سؤال در کجا معقول است؟ در صورتی که تاریخ باشد، جغرافیا باشد، کی باشد، کجا باشد، این سؤال معقول است. اگر ما تاریخی داشته باشیم، این سؤال معقول است که فلان حادثه کی؛ یعنی در کجای این تاریخ واقع می‌شود؟ این سؤال معقول است. اگر ما جغرافیا داشته باشیم، مکان داشته باشیم، زمین داشته باشیم، این سؤال معقول است که کجا اتفاق می‌افتد؟ ما یک کجا داریم، یک کی! اما وقتی کلّ این بساط برچیده شد، نه کی داریم نه کجا! شما زمان ندارید که سؤال بکنید در کی واقع می‌شود. کلّ این نظام ﴿إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۱، کلّ این نظام برچیده می‌شود. نه کی داریم و نه کجا! اصلاً سؤال معنا ندارد. قبلاً هم به عرض شما رسید که چه کسی این سؤال را مطرح کرده؟ از کجا این سؤال مطرح شده؟ این سؤال محیر العقول است که ﴿إِيَّانَ مُرْسَاهَا﴾^۲؛ یعنی قیامت الآن موجود است؛ مثل کشتی هست، در حرکت است. یک وقت لنگر می‌اندازد. «مُرسا»؛ یعنی آن وقتی که لنگر می‌اندازد. همان کاری که وجود مبارک نوح داشت: ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا﴾^۳ «إرسا»؛ یعنی انسان این سلسله جبال را به زمین بیندازد؛ می‌خکوب کند که چیزی را محکم بکند که آن نلرزد. این سگان که به حسب ظاهر صیغه، صیغه جمع است؛ ولی سگان مفرد است، جمع نیست؛ مثل «کُبَّار» که در قرآن آمده، این «کُبَّار» صورتش، صورت جمع است؛ ولی لفظش کلمه مفرد است. سگان آن لنگر را می‌گویند. سگان

۱. سوره حج، آیه ۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷؛ سوره نازعات، آیه ۴۲.

۳. سوره هود، آیه ۴۱.

کشتی، یعنی لنگر کشتی. مرسای کشتی، یعنی لنگر کشتی. این کشتی کی لنگر می اندازد؟ این خیلی حرف جالبی است؛ یعنی قیامت الآن موجود است، در حرکت است، یک وقت لنگر می اندازد که ما وارد بشویم. در بخش های بهشت که دارد: ﴿أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱، در جهنم دارد: ﴿أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۲، پس معلوم می شود هست.

این بیان نورانی حضرت امیر که متقیان را معرفی می کند، فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالتَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»^۳، این است. اینها که الآن بهشت را می بینند و جهنم را می بینند، معلوم می شود که موجود است. این ﴿أَيَّانَ مَرْسَاهَا﴾، خیلی سؤال، سؤال غنی و قوی است که این قیامت کی لنگر می اندازد؟ حالا درک آن معنا کار آسانی نیست؛ اما اینکه سؤال کردند که نه سؤال استفهامی است نه سؤال استعطاعی، بلکه سؤال بی ادبانه است که ﴿يَسْأَلُ﴾ که ﴿أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾، فرمود آن وقتی که چشمتان خیره شد! آن وقتی که ماه بی نور شد! آن وقتی که شمس و قمر دوتایی، جفت هم از بین رفتند! آن وقتی که کل آسمان و زمین بساطش برچیده شد؟ آن وقت قیامت قیام می کند، آن وقت ندایتان بلند است می گویند: «أَيْنَ وَزَرَ»، «وَزَرَ»؛ یعنی جایی که انسان پناهنده بشود. آن دژ را می گویند «وَزَرَ»، قلعه را می گویند «وَزَرَ»، پناهگاه را می گویند «وَزَرَ»؛ یعنی آنجا که بار سنگین را برمی دارد. می گویند ما کجا برویم؟ اصلاً وزیر را وزیر می گویند، برای اینکه بار سنگین روی دوش اوست.

پرسش: ...

پاسخ: بله، مؤمن هستند؛ منتها یک مقدار تنبّهی باشد، حالا وقتی به اینها یک تذکر بدهید، اینها سرشان را تکان می دهند می گویند بله، درست است، می گویند: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۴، این بعد متوجه می شود. کمتر

۱. سوره شعراء، آیه ۹۰؛ سوره ق، آیه ۳۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴؛ سوره آل عمران، آیه ۱۳۱.

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۳.

۴. سوره یس، آیه ۷۹.

بحث کرده؛ ولی همین آقایی که مسلمان است و شک دارد، یک شکّ زودگذری است، وقتی به او بگویند که او که سؤال می‌کند: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾، آن کسی که هیچ نبود، این را آفرید؛ الآن که همه چیزش هست، جمع می‌کند. این با یک تنبّه حل می‌شود؛ منتها مسئله معاد، مسئله قیامت، چون کمتر مطرح شده، اینها باورشان نمی‌شود و این سوره مبارکه «قیامة» راهگشاست، می‌فرماید خیلی‌ها مشکل علمی ندارند، مشکل عملی دارند، می‌خواهند که جلوییشان باز باشد. این «بَل» اضراب است؛ یعنی شما شک دارید، به هر حال اینها خدا را به عنوان خالق که قبول داشتند.

یک بیان نورانی مرحوم علامه امینی در الغدير نقل می‌کند که این خیلی لطیف است! یک وقت در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که کسی استخوانی را گرفته آورده: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾، این بخش پایانی سوره مبارکه «یس» دارد: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾. در زمان حضرت امیر (سلام الله علیه) کسی از همین استخوان‌ها را گرفته آورده زمان خلافت سومی بود، گفته شما می‌گویید خدا مرده‌ها را زنده می‌کند، این استخوان مُرده است، چه کسی این را زنده می‌کند؟ آنها که اهل این نبودند که جواب بدهند! گفتند که برویم خدمت وجود مبارک حضرت امیر تا او مسئله را حل کند. مرحوم علامه امینی - خدا حشرش با علی و اولاد علی باشد! - چه طور یک نفر ببینید شرق و غرب را گشت به هر حال یک نفر بود، یک کتاب نوشت به هر حال مرجع است برای همه ما. یک نفر بود اینها از شیفتگان حضرت امیر بودند، حشرشان با علی بن ابی طالب! خدا غریق رحمت کند! مرحوم شهریار را که در وصف همین علامه امینی و الغديرش گفت:

لَا قَلَمَ إِلَّا أَمِينُ لَا رَقَمَ إِلَّا غَدِيرٌ *** تاج‌ور است آن‌که این سکه به زر کوبدا

منطقش از هل اُتی بازویش از لا فتی *** گو که علی پنجه در کتف عمر کوبدا^۱

حشرش با پیغمبر و اولاد پیغمبر! یک نفر بود این کار را کرد - غرض این است که مرحوم علامه امینی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان نقل می کند^۲ که در زمان سومی گفتند چاره جز این نیست که برویم خدمت حضرت امیر. حالا مجلسی تشکیل دادند یا رفتند به هر وسیله ای بود، به حضرت امیر این شخص عرض کرد که شما می گوئید این مُرده زنده می شود، این استخوان مرده را چگونه زنده می کند؟ حضرت فرمود شما که می گوئید چگونه زنده می کند، الآن من به شما نشان می دهم که چگونه زنده می کند و چگونه آتش از درون خود اشخاص درمی آید. آن کسی که اول این را آفرید، دوباره ایجاد می کند، پس این مشکل علمی ندارد؛ اما اینکه شما گفتید چگونه کفار در قبر می سوزند؟ این سؤال را دارید، عده ای قبرشان «حُفْرَةُ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ»^۳ است، چه اینکه عده ای قبرشان «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۴ است، چگونه بعضی ها در قبر می سوزند؟ و چگونه این شخص و این کافر استخوانش الآن سرد است، نمی سوزد؟ من به شما می گویم که الآن او دارد می سوزد. گفتند چگونه؟

فرمودند: «أَتَتُونِي بِزَنْدٍ وَحَجَرٍ»^۵، الآن به هر حال فندک هست، کبریت هست، قبلاً این «مرخ و عفار» دو تا درخت بود، بعضی از اینها از یک درخت است. این مرخ و عفار در بیابان مشکل تمام این دامدارها را حل می کرد، مسافرها را حل می کرد. درختی است به نام مرخ، درختی به نام عفار، این چوبش سبز است، تر است. این شاخه را وقتی بشکنی، به هم بمالی، جرقه تولید می شود: «مِنْ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا»^۶ همین است. دو تا درخت است در بیابانهای

۱. دیوان شهریار.

۲. الغدير، ج ۸، ص ۲۱۴.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۹۴.

۴. الغارات (ط - القدیة)، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵. مفاهیم القرآن، ج ۸، ص ۱۲۰.

۶. سوره یس، آیه ۸۰.

حجاز است، مشکل دامدارها و مشکل مسافران را حل می‌کرد. بعدها «زند و مسعار» که چخماخ و اینها بود درآمد. حضرت فرمود زند و مسعار را حاضر کنید، حاضر کردند. فرمود به این زند دست بزن! دست زد. گفت این سرد است. به این مسعار دست بزن! گفت این سرد است. گفت اینها را به هم بمال! بهم مالید، دید جرقه پیدا شد. فرمود آتش از درون این درمی‌آید، تو منتظر هستی که کافر را از بیرون بسوزانند و هیزم را از جنگل بیاورند؟! این دارد می‌سوزد. شما در زند و مسعار و در این چخماق که قبلاً بود، این سنگ چخماق وقتی به هم می‌زدند، این جرقه پیدا می‌شد. این جرقه از بیرون که نیست، از درون این است. این شخص از درون دارد می‌سوزد، حالا شما نمی‌بینید، مطلبی دیگر است.

این سومی هم مثل دومی و اینها گفتند که اگر وجود مبارک حضرت امیر نبود «لَوْ لَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ».^۷ این را مرحوم علامه امینی (رضوان الله علیه) در الغدير از بیانات نورانی حضرت امیر نقل می‌کند که این شعله از درون می‌جوشد. اینکه ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛^۸ همین است.

این شخص که نفس مسوِّله دارد و اصرارش این است که جلوی باز باشد، این بشود فاجر، این راه بسته را باز کند، خدا این محرمات را حرام کرده است؛ یعنی محروم کرده؛ یعنی این را بست. این شخص فاجر فجور دارد، منفجر می‌کند، این راه بسته را باز می‌کند. فرمود: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، این می‌خواهد جلوی باز باشد. این حرف علمی ندارد که چگونه قیامت قیام می‌کند! فرمود آن کسی که سالبه بسیطه را موجه محصله کرده است، این که حالا همه چیزش موجود است، چه مشکلی دارید؟

۷. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۷۶.

۸. سوره جن، آیه ۱۵.

بنابراین آن روز سؤال می‌کنند که «أین الوزر»؟ فرمود شما همان دنیا که بودید همین بهانه را داشتید. الآن که وزری نیست! همین حرف‌ها را شما شنیدید، هیچ پناهگاهی برای کفار نیست، الآن هم برای شما مسلم است که پناهگاهی نیست؛ ولی این بهانه‌گیری را چون در دنیا داشتید، الآن هم اینجا ظاهر می‌کنید. می‌دانید انسان بددهن وقتی در شب، تو خواب هم حرف می‌زند، فحش می‌گوید، برای اینکه به بددهنی عادت کرده است. در سوره «انعام» گذشت این مشرکین در قیامت وقتی از آنها سؤال می‌کنند که چرا بت‌ها را می‌پرستیدید، می‌گویند ما که بت پرست نبودیم! اینکه به دروغ عادت کرده، در معاد اختیار زبانش به دست ملکات نفسانی اوست؛ مثل آدم خوابیده، آدم بددهن که در روز فقط بد می‌گوید، در خواب هم که حرف می‌زند، این زبان در اختیار ملکات قبلی اوست؛ لذا در خواب هم فحش می‌گوید. این تبهکاری که در دنیا دروغ می‌گفت، وقتی قیامت هم حرف می‌زند، می‌گوید: ﴿مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾^۱، که در سوره مبارکه «انعام» گذشت خدای سبحان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ﴿انْظُرْ كَيْفَ﴾^۲ ترفندشان را ببین! در سوره مبارکه «انعام» آیه ۲۲ و ۲۳ این است که ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾، شما یک عده را به عنوان شریک خدا تلقی کردید، می‌پرستیدید که مشکل شما را حل کنند، آنها کجا رفتند؟ جوابی که آنها می‌دهند: ﴿ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ﴾، «فتنه»؛ یعنی ترفند اینها. ﴿مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾؛ ما اصلاً مشرک نبودیم!

اینکه الآن تمام اعمالش ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۳، کل اعمالش را دارد می‌بیند؛ اما این چون به خلاف گفتن گفتن عادت کرده، آن روز هم همین‌طور خلاف می‌گوید. در سوره مبارکه «مجادله» هم مشابه این آیه آمده است. در

۱. سوره انعام، آیه ۲۳.

۲. سوره انعام، آیه ۲۴.

۳. سوره زلزال، آیه ۸.

سوره مبارکه «مجادله» آیه هجده این است که ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾، برای شما همان طوری که اینجا دروغ می گویند، آنجا هم قسم دروغ یاد می کنند. در معاد، یعنی بعد از مرگ، ملکات، رهبری زبان را به عهده می گیرند؛ مثل اینکه در عالم خواب، ملکات نفسانی رهبری زبان را به عهده می گیرند. در خواب هم حرف می زنند، بد می گوید، این است. فرمود اینها ﴿لَيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، آن روز هم می گویند ﴿لَا وَزَرَ﴾، این طور نیست که ندانند! آن روز می دانند که هیچ پناهگاهی نیست. می گویند راه کجاست؟ پناهگاه کجاست؟ آن روز می گویند: ﴿أَيْنَ الْمَفَرِّ؟﴾ کجا فرار کنیم؟ با اینکه یقیناً می دانند فرارگاهی نیست. پرسش: ...

پاسخ: قیامت کبراست ظاهراً، چون معمولاً اینها که سؤال می کنند، از وجود مبارک حضرت سؤال می کنند که ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾، ﴿كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾؛^۱ از تو سؤال می کنند که قیامت کی قیام می کند؟ خیال می کنند که تو هستی و از قیامت خبر داری! فرمود: ﴿تَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ وقتی تو هم در آن روز نیستی! کل آسمان و زمین بساطش به هم می خورد. اگر تو بودی و خبری داشتی، بله. ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾، کی؟ ﴿كَأَنَّكَ حَفِيٌّ﴾؛ مثل اینکه تو می دانی قیامت کی قیام می کند؟! اما ﴿تَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، اصلاً کسی نمی ماند.

آن علم غیبی که «اول ما خلق الله» که ائمه فرمودند نور جد ماست،^۳ پیغمبر است، آن مقام سرجایش محفوظ است. آنها عالم هستند که در بخش پایانی سوره مبارکه «جن» آنجا کاملاً مشخص شد که غیب را و قیامت را این ذوات

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيّاً نُوراً يَغْنِي رُوحاً بَلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا بَيْنَيْنِ وَ قَسَمْتُ النَّتْنَيْنِ بَيْنَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ يَنْتَازُ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحاً بَلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بَيْنَيْنِ فَأَفْضَى نُورُهُ فِينَا».

قدسی می‌دانند، چون آنجا دارد که این «الف و لام» در ﴿الْغَيْبِ﴾، ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، چون آیه قبل مربوط به معاد است؛ ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾،^۱ این «الف و لام» ﴿الْغَيْبِ﴾ یا جنس است یا «الف و لام» عهد است. به هر تقدیر قدر متیقن آن مسئله معاد است. به جهت آن مقام سرجایشان محفوظ است؛ ولی کسی نمی‌ماند اصلاً و اصلاً سؤال جا ندارد که کی قیام می‌کند؟ کجا قیام می‌کند؟ نه کی می‌ماند و نه کجا می‌ماند.

به هر حال این شخص هیچ مشکل علمی ندارد، ما حالا مشکل‌مان این نیست که کی قیام می‌کند! چه اثر برای ما دارد؟ حالا امروز یا فردا! ما باید نقد آماده باشیم، هر وقتی قیام کرد، نسوزیم، همین! فرمود اینها هیچ مشکل علمی ندارند. این «بل»، «بل» ضرب است، برای اینکه اینها خودشان می‌دانند کلّ عالم را ذات اقدس الهی آفرید. این نفس که خدای سبحان او را با جمال و جلال خلق کرد، در سوره «شمس» به آن قسم یاد کرد، در سوره «شمس» به آفریدگار نفس قسم یاد کرد، در سوره «شمس» به معلّم نفس قسم یاد کرد که ﴿وَوَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنْهُمْ﴾؛^۲ این «ما» هم مورد قسم است؛ یعنی قسم به جان آدمی، قسم به کسی که این فجور و تقوا را یاد او داد؛ یعنی خدا. قسم به نفس و قسم به آفریدگار این نفس که این حق است یا مبدأ حق است و امثال آن.

اینجا هم فرمود اینها هیچ مشکل علمی ندارند، تمام بهانه‌های آنها این است که می‌خواهند جلویشان باز باشد. لذا فرمود: ﴿كَلَّا لَا وَزَرَ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾، البته اینها همه به لقای الهی می‌رسند؛ اما بعضی‌ها به لقای جمال الهی می‌رسند، بعضی‌ها به لقای جلال الهی می‌رسند. آنها که جهنمی هستند، جلال الهی را می‌بینند؛ لذا آنها چون از جمال الهی محروم هستند، فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾؛^۳ اینها در قیامت هم جمال الهی را نمی‌بینند، فیض

۱. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره شمس، آیه ۷.

۳. سوره مطففین، آیه ۱۵.

الهی را نمی بینند. اینها در دنیا با قهر زندگی کردند، در آخرت هم با جلال الهی با ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^۱ زندگی می کنند؛ اما آن جمال الهی را، رحمت خاصه الهی را آنها هرگز مشاهده نمی کنند: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾. با اینکه در سوره «ق» فرمود دید اینها وسیع است.

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال *** نیست در این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست^۲

این سوره «ق» که بحث آن قبلاً گذشت ملاحظه فرمودید فرمود پرده ای در عالم که نیست، در و دیواری که نیست، حجابی نیست، یک حجاب است که خودت تار و پود آن را بافتی و درست کردی و جلوی چشم خود انداختی: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۳ ما پرده ای در عالم نداشتیم. این غطاء و پرده را خودت بافتی و جلوی چشم خود انداختی و چیزی را ندیدی. ما این پرده را حالا کنار زدیم. عالم پرده ندارد: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾. اینکه نمی بیند، پرده را روی چشم خود انداخت، خودش بافت، خودش انداخت، بعد دیگری کنار می زند؛ وگرنه عالم که شفاف است، آیت الهی است. هیچ پرده ای در عالم نیست، هیچ حجابی در عالم نیست، هیچ پوششی در عالم نیست. اگر ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴ است، کجایش پوشیده است؟ اگر جلال و جمال الهی کل جهان را پُر کرده است، کجای آن پوشیده است؟ لذا در سوره «ق» فرمود ما جای پوشیده ای نداریم، جای سرّی نداریم. یک پرده است که خود این شخص بافت و جلوی چشم خود انداخت، هیچ جا را هم نمی بیند، ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾. اینجا هم همین طور است.

۱. سوره سجده، آیه ۲۲.

۲. غزلیات ملا هادی سبزواری، غزل شماره ۳۶.

۳. سوره ق، آیه ۲۲.

۴. سوره نور، آیه ۳۵.

آن وقت: ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ﴾، بعد می فرماید چرا ما تنبئه کنیم؟ خود می بیند؛ منتها ما برای اتمام حجت گاهی نشانش می دهیم، وگرنه او کاملاً با مجموعه ای محشور شده است. این بخش اول سوره مبارکه «قیامة» بود، حالا بخش دوم آن بعد شروع می شود.

«و الحمد لله رب العالمين»